



مسعودریاحی / روزنامه‌نگار

زندگی پر از روایت‌های منحصر به فرد برآمده از تجربه زیسته است. هر بار در این صفحه به یکی از جزئیات ریز و درشت زندگی روزمره خواهیم پرداخت. جزئیاتی به ظاهر بی اهمیت که ما را به فهم کلیت زندگی می‌رسانند. این بار مسعودریاحی، درباره فرهنگ خودشیفتگی نوشته.

۷+ | جز از کل

روی برگرداندن از واقعیت

فرهنگ

خودشیفتگی

شکل تازه از خودشیفتگی،
همراستا با نوعی از احساس
تهی بودن و بی فایده بودن و
بی ارزش بودن بنا شده است.
سوژه وضعیت موجود، از
تناقضات و به قول مروجان
روی برگردانی؛ از بدی‌ها
روی برمی گرداند و به
زبان فرویدی، لیبیدورا
صرف ابژه میل [خودش]
می کند؛ اما خودی که
تهی و بی ارزش و
بی هدف و ترسان
است



کریستوفر لش می گوید در هر دوره
و زمانه‌ای، بیماری‌های خاص همان
دوره به وجود می آیند. بیماری‌هایی
که شکل افراطی‌ای از ساختارهای
بنیانی منش افراد آن جامعه‌اند.
برای مثال، در دوره فروید، هیستری
و روان رنجوری و سواسی، نمود
بارز ویژگی‌های شخصیتی
سرمایه‌داری در مرحله اولیه
رشد این نظام بودند اما در زمانه
ما، بیماری‌های پیشا اسکیزوفرنی،
اختلالات مرزی، روان گسیختگی و
البته خودشیفتگی، نمودهای بارزند

وبایی اعتمادی به «دیگری»، به
خود و منافع خود می‌اندیشند و بقای
صرفاً خود را جست و جوی می‌کنند.
پدیده‌هایی چون: دیوان سالاری و بوروکراسی
نیز تحکیم کننده این بی‌اعتمادی و صرفاً
اندیشیدن به خود می‌شود. این دیگری‌ها در
بستر جدید، چیزی نیستند جز رقیب‌هایی که باید
شکست شان داد و از آنها جلو زد.
لش وضعیتی را ترسیم می‌کند که ما بسرعت
حس «تداوم تاریخی»، حس «تعلق به زنجیرهایی
از نسل‌ها» را که در گذشته ریشه دارد و در آینده
گسترده می‌شود، از دست می‌دهیم. مردمان دیگر در
عطش رستگاری و فضیلت، یا احیای عصر طلایی سپری
شده نیستند، بلکه صرفاً مشتاق احساس کردن و توهم
لحظه‌های خوشبختی وعده داده شده و سلامت شخصی و
امنیت روانی اند [فقط برای خود].

در چنین وضعیتی است که سرمایه‌داری متأخر، در این نظم
از وضعیت، بازارهای جدید خود را بر بسترهایی از فرهنگ و
تمایلات شخصی و گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌های غالب، بنا می‌کند.
بدیهی است که در چنین وضعیتی، اسطوره‌های فرهنگی تازه‌ای نیز
برساخته می‌شوند، اسطوره‌هایی چون: «موفقیت فردی»، «خوشبختی
فردی» و «رقابت» افراطی و مانند آن.
گویی انرژی‌های موجود، حتی فکر هم نمی‌کنند که می‌توانند صرف رفع
تناقضات این وضعیت شوند. آنها تلاش می‌کنند تا در این نظم جدید،
هویت تازه‌ای برای خود دست و پا کنند و از قافله عقب نمانند و منفعت
شخصی خود را جست‌وجو کنند. تشخیص اینکه، این روی برگرداندن،
به نفع چه نیروهایی است، چندان سخت نیست. نیروهایی که ساز و
کار بازارهای جدید را بر اساس چنین سوژه‌هایی بنا می‌کنند. ندیدن
چیزهای بد [تناقضات موجود]، در خدمت وجود همان نظم است که
بازارها روی آنها بنا شده. پس بدیهی است که دست به تقویت مروجان
این روی برگردانی بزنند. قصه‌های جعلی بسازد، نوید آینده‌ای موهوم را
بدهد، سرسامی از تصاویر و ایدئولوژی‌های مصرفی نو، با ظاهری جذاب
بسازد، در تبلیغات، در رسانه‌ها، در سینمای تجاری، در هنر تجاری،
تلاش کند تا چیزهایی ساخته و پرداخته شود که حامی و تحکیم کننده
این روی برگردانی اند. لش، در این وضعیت، از ظهور سوژه‌های تازه‌ای نیز
سخن می‌گوید که از «نارضایتی‌های مبهم و پراکنده از زندگی» شکایت
می‌کنند و احساس می‌کنند که زندگی بی شکل شان، عبث و بی هدف
است. احساس‌های نافذی از تهی بودن و افسردگی، نوسان شدید میان
ارج نهادن به خود و نوعی ناتوانی از سرکردن با آن را بیان می‌کند.
خودشیفتگی و فرهنگ خودشیفتگی که او مطرح می‌کند، به مفاهیمی
چون: خود را خواستن یا خودخواهی، تقلیل نمی‌یابد. این شکل تازه از
خودشیفتگی، همراستا با: نوعی از احساس تهی بودن و بی فایده بودن
و بی ارزش بودن بنا شده است. سوژه وضعیت موجود، از تناقضات و
به قول مروجان روی برگردانی، از بدی‌ها روی برمی گرداند و به زبان
فرویدی، لیبیدو را صرف ابژه میل [خودش] می‌کند. اما خودی که تهی
و بی ارزش و بی هدف و ترسان است، خودی بی میل به جهان بیرون،
خودی که با مصرف هر چه بیش‌تر کالاها و ایدئولوژی‌های نو، تلاش
می‌کند تا هویت تازه‌ای برای خود دست و پا کند. اما گویی تقرب به آن
خوشبختی، به آن موفقیت، با مصرف بیش‌تر، دور و دورتر می‌شود.

جست‌وجوی چندانی لازم نیست تا با گزاره‌هایی این چنینی روبه‌رو
شویم: «به چیزهای بد توجه نکن»، «نگذار حالت بد بشه»، «این تو
هستی که تعیین می‌کنی حالت خوب باشه یا بد»، «نگاه نکن»، «نشنو»،
«اون چیزا را دنبال نکن»، «یه خورده به خودت توجه کن»، «قهرمان
خودت باش، نذار حالتو خراب کنن».

این روی برگرداندن از کی و چرا آغاز شده؟ خاستگاه این روی برگردانی
چیست؟ آیا اصلاً «امکان» تحقق چنین روی برگردانی‌ای وجود دارد؟
آیا سوژه‌ها، قدرت و توان این را دارند که دست به چنین گزینشی نسبت
به واقعیت بزنند؟ این گزاره‌ها در خدمت کدام قدرت هاست و چطور
این خدمت‌رسانی را انجام می‌دهند؟ چه وضعیتی، با چه ساز و کار و
گفتمان‌ها و فرهنگ غالبی، چنین گزاره‌هایی را اشاعه می‌دهد و آنها را
معنادار می‌سازد؟

این یادداشت، تلاشی است برای تقرب به پاسخ‌های احتمالی به این
پرسش‌ها؛ به مدد اصطلاحی چون «فرهنگ خودشیفتگی».
فروید، آپاراتوس روان را چونان دیگ جوشانی از انرژی روانی [لیبیدو]
ترسیم می‌کرد که همواره این انرژی، تلاش می‌کند به چیزی تعلق بگیرد
تا تجربه‌هایی چون: «لذت» و «رنج» ممکن شود. برای مثال، در اثر تنش
ساده و ابتدایی چون: گرسنگی، میزانی از لیبیدو به ابژه‌های میل رفع‌کننده
گرسنگی [غذا و نشانگان آن] تعلق می‌گیرد؛ تنش کاهش می‌یابد و لذت
به مدد این کاهش، حاصل می‌شود. همچنین، فروید از وضعیتی سخن
می‌گفت که در مراحل بالاتر سنی [مخصوصاً پس از بلوغ]، به علت‌های
مختلفی چون: الگوهای «نگهداری»، و «اقتصاد لیبیدو»، تهدید دیدن
بیرون، احساس ناامنی و بی‌اعتمادی نسبت به ابژه‌های میل و مانند آن،
این لیبیدو دیگر کمتر به بیرون از خود تعلق می‌گیرد. به تعبیری دیگر،
این لیبیدو دیگر بر ابژه‌های میل بیرون از خود سرمایه‌گذاری نمی‌کند،
بلکه خود فرد، ابژه میل خودش می‌شود و لیبیدو به خود [ایگو] تعلق
می‌گیرد، وضعیت ایگوی متورم. فروید این بی میلی به بیرون از خود
را، این روی برگرداندن از بیرون و عاشق تصویر خود شدن را با الهام از
اسطوره یونانی نارسیس، نارسسیسم نامید؛ وضعیتی که ایگو، ابژه میل
می‌شود و بر اثر تجمع لیبیدو، متورم می‌شود.

پس از فروید، این اصطلاح توسط کریستوفر لش، گسترش و تغییراتی
یافت و علاوه بر آن جنبه‌های روانی، عوامل اثرگذار مهم اجتماعی-
سیاسی، نیز به آن افزود، که بر سازنده «فرهنگ خودشیفتگی» اند.
او ادعا می‌کند که در هر دوره و زمانه‌ای، بیماری‌های خاص همان
دوره به وجود می‌آیند. بیماری‌هایی که شکل افراطی‌ای از ساختارهای
بنیانی منش افراد آن جامعه‌اند. برای مثال، در دوره فروید، هیستری
و روان رنجوری و سواسی، نمود بارز ویژگی‌های شخصیتی سرمایه‌داری
در مرحله اولیه رشد این نظام بودند (میل به تملک، کارکردن با تمام
وجود و سرکوب شدید امیال جنسی). اما در زمانه ما، بیماری‌های
پیشا اسکیزوفرنی، اختلالات مرزی، روان گسیختگی و البته خودشیفتگی،
نمودهای بارزند. به زعم او با نزدیک شدن به دهه‌های پایانی قرن بیستم
«نوعی حس پایان» که ادبیات قرن بیستم را تحت تأثیر قرار داده بود
اندک اندک تخیل توده‌ها را نیز اشباع کرد. در جهانی که شاهد اوج‌گیری
انواع فجایی، از قبیل جنایت‌های جنگی گسترده، وفور تسلیحات
[هسته‌ای و غیر هسته‌ای]، تروریسم و فاشیسم، صدمات زیست محیطی
فاجعه‌بار و غیره، آینده تیره‌ای ترسیم می‌شود که در نتیجه مردم
در صدد یافتن «استراتژی‌های بقای فردی» یعنی برنامه‌هایی صرفاً برای
تداوم زندگی شخصی شان برآمدند
[به شکلی افراطی]. در

چنین شرایطی، بستری
فراهم می‌شود که
آنها تشویق به
جست‌وجوی
صرفاً منفعت
خود می‌شوند